



تأثیرات سوء نقایص فیزیکی در رفتارهای انسان

تأثیرات سوء نقایص فیزیکی در انسان می‌تواند به بروز برخی حالات روانی و روحی در فرد منجر شود و همچنین تأثیرات منفی این مشکل را در رفتارهای بیولوژیکی انسان می‌توان جستجو کرد.

خبرگزاری مهر-تأثیرات سوء نقایص فیزیکی در انسان می‌تواند به بروز برخی حالات روانی و روحی در فرد منجر شود و همچنین تأثیرات منفی این مشکل را در رفتارهای بیولوژیکی انسان می‌توان جستجو کرد.

با دقت در تفاوت‌های بیولوژیکی میان افراد بزهکار و سالم می‌توان ادعا کرد که ساختار بدنی انسانها یکی دیگر از عوامل مؤثر در بروز و گرایش فرد به بزهکاری است. تأثیر نقصان فیزیکی در بروز رفتارهای مختلف بسیار مهم است و در ردیف نخست قرار داده می‌شود. تأثیرات سوء نقایص فیزیکی در انسان می‌تواند به بروز برخی حالات روانی و روحی در فرد منجر شود و همچنین تأثیرات منفی این مشکل را در رفتارهای بیولوژیکی انسان می‌توان جستجو کرد. رفتار بزهکارانه و یا جرم تحت تأثیر انواع تحریکات و یا تأثیرات فکری و جسمی فرد قرار دارد و از این رو می‌توان جرم را به عنوان محصولی از شرایط بدنی افراد به شمار آورد.

بر طبق ادعاهای برخی از دانشمندان بعضی از انسانها به صورت گناهکار و مجرم زاده می‌شوند که به اینها نام کودکان یا مجرمین بالفطره را می‌دهند. این نوع افراد با توجه به نشانه‌هایی که در بدن خود دارند می‌توانند قابل تشخیص باشند. علایم موجود در بدن این نوع افراد، همانا نقایص و شرایط غیر معمولی است که به چشم دیده شده و همین نقایص و نامتعارف بودن جسم و یا روان کودکان مجرم بالفطره باعث می‌شود که آنان تحت اراده کامل و درست و حاکمیت منطقی تجزیه فکری قرار نگرفته و به سهولت به سمت بزهکاری گرایش نشان دهند؛ نقایصی که عمدتاً می‌توانند فرد را به سوی جرم و بزهکاری سوق دهند وجود حالات غیر متعارف در ساختار فیزیولوژیکی و بیسکولوژیکی است.

لومبروسو معتقد است که مجرم یک سری خصوصیات فیزیکی شاخصی دارد که او را از دیگران متمایز ساخته و این تفاوت تنها در ساختار فیزیکی او نبوده و از لحاظ پنداری و ذهنی نیز با دیگران متفاوت است. او مجرمین را به عنوان انسانهایی دارای #171؛ اخلاق جنونی» دانسته و چنین لقبی را در رابطه با بزهکاران به کار می‌برد. تعدادی از مجرمین انسانهایی هستند که دارای خصوصیات و نارسایی‌های جسمی و یا ذهنی بالفطره نبوده و بروز برخی از بیماری مقطعی در زمان رشد از قبیل اپی لپسی باعث گرایش و تمایل آنان به سمت و سوی بزهکاری می‌شود.

با توجه به عملکرد رفتاری و ذهنی بزهکار می‌توان گفت که مجرمین موجوداتی هستند که از قابلیت رفتاری و کیفیت وجودی محروم بوده و مجرم در درک فقدان قابلیت‌ها و کیفیت‌ها، خویشتن را بسی متفاوت از دیگران دانسته و دست به کارهای ضد اجتماعی و یا مغایر با اصول می‌زند تا به نوعی خود را مطرح ساخته و یا این که احساسات شورشگرانه درونی را فرونشاند.

ای. و اس، گلوک در کتاب خودشان به نام #171؛ ساختار بدنی و جرم» اعلام می‌دارند که به مدت طولانی بر روی 500 کودک مجرم و بزهکار کودک بی گناه و آزاد آزمایشات خودشان را انجام داده بودند که در نتیجه معلوم شده بود کودکانی که دارای خصوصیت بدنی مزومورفی بوده‌اند بیش از بقیه در ارتکاب و سوق‌گیری به سوی جرم مستعدتر هستند. آنها علاوه بر تثبیت این ادعا اعلام می‌دارند که عوامل دیگری از جمله ذکاوت و بهره هوشی، ساختار فردی، شخصیت، مزاج، خانواده و تربیت آن، محیط و زندگی و عوامل مؤثر در آن از جمله فاکتورهای تأثیرگذار در گرایش و تمایل به بزهکاری در کودکان است.

بر حسب عقیده آنان می‌توان گروه‌های بزهکار را از گروه‌های بی گناه به ترتیب زیر شناسایی کرد: بیشتر مجرمین و بزهکاران به طور اساسی دارای ساختار بدنی مزومورفی بوده که خصوصیات دیگری در جسم و قیافه آنان از دیگر علائم قابل شناسایی در تمایل به جرم است. غالب مجرمان دارای ابروانی به هم رسیده و پرپشت بوده و از نظر قدرت جسمانی نیرومند هستند عضلات ورزیده از دیگر نشانه‌های آنان است.

از نظر مزاجی انسانهایی نا آرام، با انرژی، مهاجم، پرخاشگر، زود عصبانی، مخرب و قدرت طلب بوده و دوست دارند که دیگران از آنها اطاعت نمایند در این افراد میل به هیجان و کارهای نیازمند به قدرت و زور بیشتر است.

از نظر روانی انسانهایی هستند که ابتکارات و ظاهر سازی‌های ذهنی و فکری زیاد داشته و از خود نشان می‌دهند و دوست دارند نتیجه هرکاری را اشکارا کسب کرده و بدانند. از مجهولات و معادلات دوری گزیده و در حل مشکلات خود به تدابیر و یا نظرات دیگران

کمتر توجه می‌کنند.

افرادی که در گروه مجرمین قرار داشتند نسبت به گروهی که بی‌گناهی بودند در برابر مسایل فرهنگی-اجتماعی تفاوت‌های فاحشی از خود نشان می‌دادند کودکان بزهکار با خصوصیت مزومورفی در خانواده خود غالباً انسانهای لاقید و بی‌ادراک بوده و احساسات در آنها کمتر دیده می‌شود. آنها به عنوان کودکانی کم احساس، خشن، سرد از نظر اخلاقی ضعیف شناخته شده و گرچه والدین مهربانتری نیز داشتند لیکن به کلی با آنها متفاوت دیده می‌شوند.

به طور کلی عوامل مؤثر در گرایش و یا تمایل کودک به بزهکاری بنا به آنچه در تحقیقات تثبیت شده، غالباً فیزیکی، روانی و اجتماعی است.

ای. و اس، کلوک با تکیه بر یافته‌ها و استنباطات خود ادعا می‌نمایند که: هر بدنی به ذات دارای تمایلات خاص به سوی انحراف و گمراهی نیست گرچه برخی از عوامل فیزیکی- جسمانی می‌تواند فرد را به سوی گمراهی مستعدتر نشان دهد. ولی مهم‌ترین و مؤثرترین عامل در گرایش و سوق دهی فرد به سوی بزهکاری، همانا محیط و تربیت کودک است، مادامی که تربیت درست بوده باشد و کنترل بر رفتار و رشد کودک و نیازهایش دقیق صورت پذیرد محیطی که کودک در آن پرورش می‌یابد از هر حیثی از گزند انحراف خالی گردد آن زمان تصور این که کودک مزومورفی متمایل و راغب به بزهکاری است بعید به نظر خواهد رسید.